



کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا

نگاهی دوباره به اسطوره‌های شیعی ایران

نوشته: سیدموسی دباج

اندیش، فرهنگ ما را اسطوره زده می‌کند و بی‌آنکه مورد علاقه شخص محقق باشد عاقبت کار فرو غلتیدن به جرگه اسطوره نمایان دروغین و برآمده از کارگاه علوم انسانی مفلوک امروزی است و فراموشی حقیقت و تاریخ و جوهر ملی را به دنبال خواهد داشت.

اسطوره چیست؟

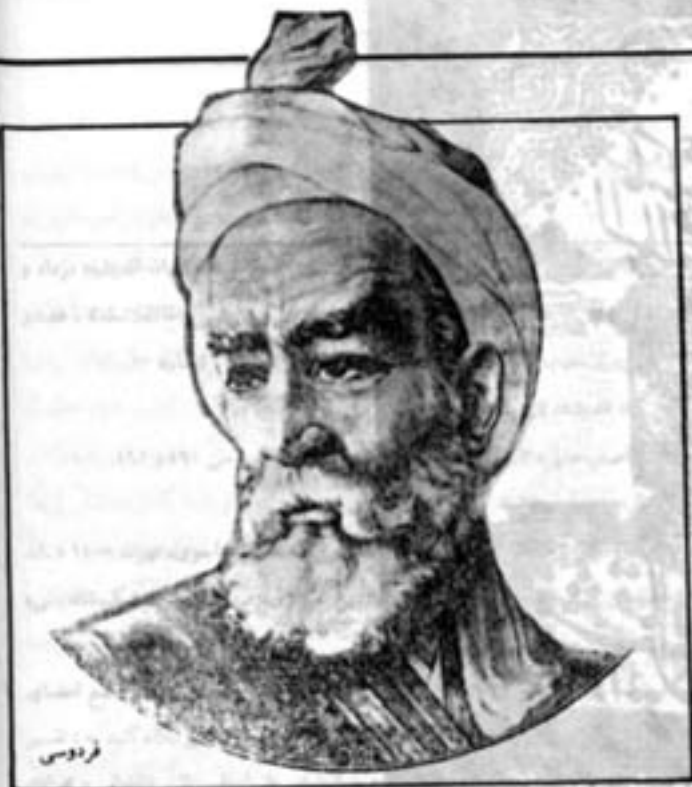
سخن از اسطوره را با توجه به اینکه کاربرد آن در اینجا در معنی وسیعتری از محدوده مصطلح آن در علوم انسان شناسی، قوم شناسی و حتی جامعه شناسی و دین شناسی کنونی است، آغاز می‌کنیم.

اسطوره چیست؟ اسطوره کلمه‌ای است که به دلیل گسترده‌گی دامنه کاربرد آن در علوم و معارف مختلف، ابهام خاصش دارد. اسطوره "Myth" در مجموعه‌ای از مترادفات چون روایت (Legend)، پندار ملی (Folklor)، داستان (Story) و افسانه (Märchen) معنی و مفهوم یافته است. در کاربرد جامعه شناختی این کلمه، بر هر چه اسطوره نام نهاده شده است، نمی‌توان ارزش و اعتبار یک عقیده دینی را جستجو کرد. در این وجیزه غرض بررسی کارکرد تاریخی اسطوره است؛ به بیانی، «اسطوره» در دل خویش حاوی حقیقت تاریخی دینی آن است. استفاده از کلمه اسطوره یعنی "Myth" صرفاً از

بدلیل اهمیت روزگار ما سخن از تاریخ، فرهنگ، اسطوره و سرگذشت سرزمین ما بسیار حساس و قابل ملاحظه جدی برای همه آنهاست که به این سرزمین و آب و خاک تعلق خاطر ری راستین دارند. آن چیست که می‌تواند سخن از تاریخ، دین و فرهنگ و ادب و هنر ما را در یک دیدگاه بنیادی، هر چه واقع بینانه‌تر کند؟

این مطالعه مقدماتی در پی چهره باز نمودن از پریش بالاست. سخن و مطالعه تاریخی درباره یک قوم تا زمانی که ریشه‌های حیات قومی اش را در گذشته حفظ کرده است و گفته نخواهد شد. به عبارت دیگر، حیات ملی ما از درخت هستی تاریخی ملت ما جداشدنی نیست و هرگونه مطالعه در ماهیت حیات ملی، بستگی به حیات تاریخی ملی دارد و غفلت از آن جایز نیست.

این مقدمه کوتاه از آن رو به میان آمد تا در طرح مسئله اسطوره‌شناسی ایرانی به دقت تأمل کنیم و در تجزیه و تحلیل مفاهیم آن، چنان دقیق و موşkاف باشیم که گویی در پی شناخت ارگانیسم هرچیزی هستیم که قلمرو وجودش گستره تاریخی نام و تمام است. در این راه اولین مشکل همانا پرهیز از شناسایی انتزاعی از گذشته و پایه‌های تاریخی اسطوره یا اسطوره‌هاست. با اندک غفلتی موضوع مطالعه ما قلب به چیزی خواهد شد که حداقل به لحاظ معیار هستی شناسی تاریخی بی‌اعتبار خواهد بود. این سنت بین و سطحی



فردوسی

جهت تقریب ذهنی ما به حقیقتی است که در ساخت انسان شیعی ایرانی اولین و برترین عنصر است. بنابراین به اشاره باید گفت مقصود ما از اسطوره در اینجا نه آن امر ساخته و پرداخته خیال بشری، بدون پشتیبانی از مبانی وجودی آن است. پس ما از حقیقت اسطوره پرسش می‌کنیم و حال آنکه در محدوده علم میثولژی اجازه چنین سئوالی را نداریم. اسطوره‌ها ادبیات یا بخشی از آند و سرچشمه خلاقیت ادبی و هنری به شمار می‌روند.

خالقان آثار ادبی بزرگ چون اوید و فردوسی خود با اسطوره‌ها سروکار داشته‌اند. فردوسی تاریخ شاهان را در احیای اساطیر شاهان باز می‌یابد و خواسته او ایجاد جنبش و حیاتی در اساطیر ایرانی است. مطالعه فعلی در بازنگری اسطوره‌ها فراتر از یک دوباره خوانی فردوسی و دیگر شاعران و تجلیل از مقام شامخ آنان است و مسطه برای ما فراتر از طرح انسان شناسی اسطوره و اسطوره‌ها و بلکه مقدمه‌ای برای شناختن هستی، تاریخی آن است. اسطوره در یک نگاه انسان شناسانه و قوم شناسانه مسلماً فاقد معنی بنیادین خویش در مقایسه با مطالعه هستی شناسانه آن خواهد بود، که نگاه خویش را بر حقیقت تاریخی اسطوره افکنده است. یک فیلسوف و دانشمند هستی شناس اسطوره را نه به معنای مضبوط در علوم جامعه شناسی و انسان شناسی بلکه در بازایی خاصی از آن در حیطه معرفت وجودی مطالعه کند؛ به گونه‌ای که رنگ حال و مقام اسطوره برای او سرشار از امر معنوی و حیوی باشد. چنانکه بخواهیم در نسبت اسطوره و هستی - در - آنجا (Dassolt) یا هستی انسانی سخن بگوئیم باید گفت این دو یکدیگر را تنگاتنگ در بر گرفته‌اند. سخن گفتن از دازاین بدون تعمق در وجود اسطوره و اسطوره‌های انسانی، خام و پراهم است؛ و سخن از اسطوره نیز بسته به قبول حقیقت دازاین یا هستی انسانی است. بحث از چگونگی پیوند این دو را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم. ما در پی بیان این هستیم که آیا اسطوره را می‌توان شناخت و اصولاً شناخت و معرفت به اسطوره، از طریق هستی شناسی اسطوره، تا چه حد امکان پذیر است؟ آیا لازمه این گفتار نفی فاصله تاریخی و انکار دوگانگی گذشت و حال نخواهد بود؟

اگر پاسخ پرسش اول مثبت باشد به تعیین باید در معنی متداول تاریخ و اسطوره‌های قومی تجدید نظر کرد. باید آگاه بود که این تجدید نظر در مطالعه تاریخی خود به خود و از سراسر اختیار صورت نخواهد گرفت و مقرون به طلبه وضعی و روزی دیگر در امتداد تاریخی اسطوره‌ها و سرگذشت ملی خواهد بود.

اسطوره‌های شیعی

این امر بدیهی است که تحقیق درباره آنچه ما به آن اسطوره یا اسطوره‌های شیعی نام نهاده‌ایم مستلزم همه آن چیزی است که در مقدمه بدان اشاره شده و آن همانا رعایت حیات و جنبش نهادی اسطوره‌ها و مصون داشتن آن از تعرض مرده ریگ انگاری در آثار گذشت و گذشتگان است. از سوی دیگر بایستی به تمییز و تشخیص اسطوره‌های ملی خویش از

آن چه به اطلاق کلی "اسطوره‌های شرقی" آورده شده است همت گمارد. در فرهنگ مصطلحات شرق شناسان معاصر، این دو تحت عنوان کلی "اسطوره و انسان شرقی" آمده‌اند که غالی از ابهام نیست. فرهنگ و انسان شرقی پستانچه به نحو صحیحی در بررسی‌های شرق شناسانه انعکاس یافته باشد، تنها می‌تواند به عنوان مقدمه و مدخلی بر اسطوره‌های شیعی یا فرهنگ و انسان شیعی ایرانی باشد. انسان شیعی ایرانی سرآمد (Maxim) انسان شرقی در اصطلاح راستین آن است. بحث از تحول درونی انسان شیعی خود بسیار حساس و لغزش آفرین خواهد بود و در این وجیزه قصد ورود تفصیلی به آن نیست. مختصر آنکه عناصری وجود دارد که ما را در جهت صیورورت و گردش درونی اسطوره‌های شیعی و ایرانی رهبری می‌کند. معرفت به صیورورت و تحول درونی اسطوره یا اسطوره‌های شیعی ایرانی، نگاه ما را نسبت به حوادث و وقایع تاریخی ایران قبل و بعد از اسلام و بسیار صائبتر خواهد ساخت و ما را به مطالعات بنیادی ارزشمندی درباره تاریخ ادیان پذیرفته شده در ایران، سوق خواهد داد. از جمله مسائلی که در این حوزه قابل طرح و بررسی خواهد بود چگونگی اضمحلال سریع آیین دیرپای زرتشت و ایمان آوردن یکبارۀ ایرانیان به دین اسلام است؛ یعنی آیینی برخاسته از فراسوی مرزها، برخاسته از میان اعرابی که جدال و ریشه‌ای دو قوم عجم و عرب هیچ گاه اجازه همشان دانستن یکدیگر را به آنان نمی‌داده است.

مطالعه صیورورت و تحول انسان شیعی و اساطیر یا اسطوره‌های شیعی ایرانی می‌تواند به نحوی با مطالعات باستان شناسی اساطیری ایران آریایی مربوط باشد. اما نکته مهم، علاوه بر تمییز موضوع و هدف مطالعات باستان شناسی اساطیری آریایی از تحقیق در صیورورت انسان و اسطوره‌های شیعی ایرانی، تشخیص و رد بعضی انگیزه‌های ناخالص از جمله مصلحت اندیشی‌های ناسیونالیست است، که کار را بر ضرور خواسته‌های سیاسی و اجتماعی خویش از یک سو و زمینه‌های یک نگرش عمیق و پویای علمی،



تاریخی از سوی دیگر تپه و آلوده ساخته است.

نشانه‌های روح توحید در فرهنگ ایرانی

یکی از علائم وجود سیورورت درونی و ذاتی پیوسته، در اسطوره و انسان ایرانی، سوگیری کلی فرهنگ و جامعه دینی ایرانی به سمت اعتقاد توحیدی است. در مطالعه اسطوره شناسی قومی چند چیز می‌بایستی به عنوان ملاک توصیف فرهنگ ایرانی در قرون قبل از اسلام قرار گیرد. اول آنکه جامعه ایرانی از برای آرایش اعتقادات دینی خویش، دوره‌ای پس از دوره‌های دیگر، همواره به مبانی آیین توحیدی نزدیکتر و نزدیکتر شده است. در اقوام هند و اروپایی اعتقاد به وجود دو منبع اساسی که منشاء ایجاد اعمال خیر یا شرند، به خوبی در منازعه و کشمکش بین دیو (daeva یا deva) و اهورا (ahura) یا (asura) منعکس شده است.

زرتشت پیامبر آیین مزدایی خیر از خداوندی به نام اهورا مزدا داد که تا حدودی با مشخصات خدای آسمانی روم ژوپیتر و خدای هند (Dyous) مطابقت دارد؛ اما دین شناسان آریایی از جمله دومزیل (Dumezil) دریافته‌اند، اهورا مزدا همچون خدای یگانه‌ای است که آیین چند خدای آریاییان را به آیین توحیدی سوق داده است. در آیین مزدایی خدایان دیگر چون اریاب فرعی و اهورا چون رب الارباب بوده است.

این به آن معنی است که سخن زرتشت را حداقل بر مبنای اعتقاد به رب الاربابی (Henotheism) بسنجیم؛ یعنی، اعتقاد به یک خدا بدون انکار خدایان دیگر. متأسفانه به دلیل فقدان تاریخ نویسان آگاه در ایران باستان، اغلب منابع تاریخی ما، براساس عقاید و آرای تاریخ نویسان یونانی از جمله هرودت، بنا نهاده شده است. به دلیل وجود ادیان شرک آمیز و کثرت بیشمار خدایان در

یونان، اظهارات این تاریخ نویسان، از وضعیت اجتماعی و دینی اقوام ایرانی، مبتنی بر مفروضات و پیش پندارهای قومی، ذهنی و تاریخی بسیاری است که واقعیت موضوع را مبهم و مخدوش ساخته است. با این همه حقایق بسیار زیبا از زبان اینان بیان شده است که عقیده ما را در مثبت پنداشتن جهت گیری اسطوره‌های ایرانی را سخر می‌کند. برای نمونه با استناد به گفته همین مورخان و سایر منابع استخراج شده، توسط باستان شناسان به خوبی می‌توان دریافت که کوروش مؤسس ایران و اولین حکومت آریایی درعالم، آتش پرست نبوده است؛ یا داریوش اول دشمنان خویش را براساس اعتقاد ناب توحیدی اش 'زشت سیرتان' نامیده بود، او قدرت خویش را الهی و 'حقیقت' می‌پنداشته است. وی خدایانی را که به گفته وی خدایان دروغینی بیش نبودند از بین برد.

در مطالعات قوم‌شناسی ایرانی ماهیت حمایت و جانبداری مؤلفه حکومت و قدرت از دین و اعتقاد دینی در ایران باستان تا اندازه‌ای دچار پیش‌فرض‌های مقایسه‌ای شده است. برخلاف این گونه پیش ساخته‌های ذهنی حمایت، تقویت و ترویج اعتقادات دینی در ایران باستان - برخلاف معمول عالم و فرهنگ غربی یونان باستان - کاملاً در جهت خرافه زدایی اجتماعی و سامان دادن راستین آن بوده است. این ویژگی سبب شده تا در تاریخ ایتمانی ایران زمین «بی‌ایتمانی» به عنوان طغیانی علیه روح نژادی و قومی، برخلاف تأثیر ریشه‌های آن در تاریخ فرهنگ مسیحی اروپا، بسیار کم رنگ جلوه کند. برعکس آنچه قابل مشاهده است وجود کاملاً هم‌اواز روح نژادی، با روح ایتمان به مبدأ مافوق بشری است. به همین دلیل روان اجتماعی قومی ما در بحرانهای اخلاقی عمومی توانسته است تا خویش را مصون بدارد و تعالی بسیار ارزشمند جلوه‌های مختلف روح معنوی از جمله خوف از خداوند در صحت اجتماعی را با شکوه به تجلی درآورد. نسل ایرانی هیچ حرکت و نیردی را جز از سر غریزه دینی تجربه نکرده است. با یک نگاه کلی در می‌یابیم که دین در فرهنگ و سنت جامعه ما پذیرفته نشده بود تا وسیله‌ای برای دستیابی به اغراض دیگر تلقی گردد. از بررسی موشکافانه جزئیات تاریخی اسطوره و اساطیر ایرانی چنین بر می‌آید که یک مؤمن اجازه نداشت تا دین را وسیله‌ای بدانند که در کنار سایر وسایل اجتماعی فرهنگی جای گرفته است. این استعلائی تلقی دینی حرکتی رو به کمال داشته است، تا جایی که دین برای انسان شیعی ایرانی، در یک تلقی اعلا مرتبه، حتی غایت نیز نیست، نه وسیله، نه هدف و نه غایت؛ دین جدای از حیات و زندگی نیست، بلکه حیاتی پیوسته است و سؤال از چگونگی تابع پاسخ 'چینی' بوده است. از زمانی که امپراتوری بابلی توسط امپراتوری پارس درهم ریخت و مقدمه نفوذ ایرانیان به آسیای صغیر و مصر (قرن پنجم ق. م) فراهم شد تا هنگامی که اسکندر به ایران حمله کرده فرهنگ منسجم ایرانی نشانه‌های روح توحیدی را در خود به حد اعلا حفظ کرده بود، با وجود سیطره مقدونیان و ظهور سنت ائتلافی از مذاهب یهودی، مسیحی به همراه تفکر و فلسفه یونانی و حقوق و قوانین رومی در دوران اولیه تاریخ میلادی، تفکر قومی ایران، حیات خویش را در یگانه پرستی و استقامت بر آن دانسته بود؛ در مقابل آیین



کالونلی (Edwincalvenley) هنوز وجود دارد. لطفاً این درک نامصحیح و نامعقول، منجر به تشدید تاریکی و تاریکی گرایان عالم غرب و جدایی آن از روح شرقی و در رأس آن روح و اسطوره شیعه است.

پذیرش آیین شیعه از سوی ایرانیان

بنابر آنچه گفته شد این نکته مسلم می‌شود که ایرانیان با پذیرش آیین شیعه، اسلام را بدون چون و چرا پذیرفتند. این امر شایان توجه است که در تاریخ حیات دینی بشر، بدین نحو پذیرش آیینی از سوی ملتی بسیار نادر و گم سابقه است. پذیرش که عاری از همه شائبه‌های سستی و قومی و تاریخی یک قوم در قبول آیین و حمایت و زندگی جدید است. این روحیه باز در پذیرش و قبول طریقت شیعه به هیچ عنوان نمی‌تواند به روحیه سلم و صلح گرایان تعبیر شود؛ چه جوهره شیعی در عصیان انقلاب معنی و مفهوم می‌باشد. روح تاریخی انسان ایرانی، آیین شیعه را نه به عنوان «پاسخ برای سؤال خویش» بلکه به مثابه «پاسخ سؤال از حقیقت» قبول کرد و طاعت نهاد. اروپا در پذیرش آیین مسیحی به گفته فیلسوف و حکیم و پدیدار شناس الهی پاول تیلیچ (Paul Tillich) کاملاً در جهت ارضای پرسش از پاسخ و پاسخهای فردا و فرداهای خویش از مسیح گام برداشته است، بدون آن که به «پاسخ از جالب حقیقت مسیح» گوش فرا دهد. اما ما باید افتخار کنیم که ایرانیان، اسلام را شیعه‌رانه از سر خود خواستیم، بلکه کاملاً در مسیر اعتلای کلمه حق و تسلیم به جوهره حقیقت اسلام یعنی آیین اسلام علوی برگزیدند و در این راه بر صداقت و پاک طبیعتی خویش گواهان تاریخی بسیار به صحنه آوردند. اگر فارغ از سؤالات بنیادی درباره ماهیت دین و دین باوری، به نحو مفروض بپذیریم که جوهره دین در راز «Myth» یا اسطوره (نه به معنی منفی آن) است، این سخن بسیار جدی است که چگونه «پاسخ سؤال از حقیقت» که

جهان وطنی یونانی (Hellenistic cosmopolitan) با طرد سنت غیر توحیدی و شرک آمیز غربی مقاومت می‌کرد. بر همین اساس قابل درک است که چرا در کمترین فاصله تاریخی، ملت ایران آیین حنیف اسلام را بر آیین زرتشت و شرک‌ورزی کم‌رنگ آن روزگار ترجیح می‌دهد و اسلام را به عنوان آئینه حق و حقیقت بر می‌گزیند. قبول آیین نوین اسلام توسط ملت ایران علی‌رغم سابقه آمیزش تاریخی فرهنگ و تمدن اروپایی و رخنه بعضی اساطیر و فرهنگ اروپایی در حوزه‌های دینی آن زمان دلیلی جز وجود حس حقیقت پرستی در نیای ایرانی نبوده است. روح ایرانی برخلاف روح برخاسته از تمدن اروپایی از بی‌آلایشی خاصی برخوردار بود و با پذیرش دین مبین اسلام، حس حقیقت دوستی و حق پرستی خود را رها نکرد. پس از قبول اسلام آنچه سرزمین ما را از سایر ممالک اسلامی چون مصر، عراق و اسپانیا متمایز ساخته بوده دریافت روح و حقیقت پاک دین مبین از سر میل و رغبت بود و نه به دلایل دیگری چون پذیرش اجتماع ناشی از نهادی گشتن دین در دیگر ممالک. بر همین مبنا قابل درک است که چگونه ایران منشأ مآمن و مأوی اصیل اولیه عرفان و تفکر عرفانی در جهان اسلام می‌گردد؛ و حال آنکه اسلام نهادی گشته در حکومت بنی عباس در عراق، و حکومت بنی امیه در کوردیهای اسپانیا و کمابیش حکومت فاطمیان در مصر آن زمان، به سبب انعکاس و پذیرش صورت نهادی شده دین اسلام، فاقد درک جوهره پیام محمدی می‌نماید. اسطوره ایرانی بر آن سازگار بود که حقیقت دینی را تا سرحد شایستگی، متعالی جلوه دهد؛ این امر فراتر از شرایط خارجی و داخلی سیاسی و اجتماعی می‌رود. بعضی از به اصطلاح مورخان بر مبنای پندار غلط خویش، خواسته‌اند اراده تاریخی انسان ایرانی را در پذیرش آیین مبین اسلام، از سر اکراه و اجبار نشان دهند. این دیدگاه خواسته و ناخواسته علاوه بر نقض حقایق تاریخی، دامان پاک حیات، تاریخی ملی را موصوف به دروغ‌ورزی، کژنهادی و مکراندیشی نموده است. این گونه غفلتها، کج بینها و کوتاه نظریها در تحلیل و تجزیه و ادراک حیات و اسطوره ایرانی علاوه بر گمراه کردن افهان عمومی در درک حقیقت اسطوره‌های تاریخی، راه را بر آنها پهن می‌گذارد که علی‌رغم ادعاه از ذات حقیقت دینی اسلام بهره‌ای نبرده‌اند. کلام «حفظت شیئا و غابت عنک اشیا» به راستی بیانگر این گونه سطحی نگریستن به تاریخ و اسطوره‌های قومی است.

از نظرگاه فلسفی صاحب این قلم، ما باید به تصحیح فهم خویش از پدیدارهای تاریخی و بالاتر از آن پدیدارهای انسانی دینی فرا تاریخی همت گماریم تا بتوانیم علاوه بر درک دلایل تاریخی قبول اسلام توسط ایرانیان به شناخت صحیحی از اسطوره‌های شیعی ایرانی، که مولود آن است، دست یابیم. این گونه مطالعه‌ها در اسطوره شناسی ایرانی ناپستی صرفاً تاریخی باشد؛ گرچه تبیین آن بر مبنای انسان شناسی فلسفی نیز کفایت نمی‌کند. تلاش در جهت چنین مطالعاتی می‌تواند مانع از تکرار شناختهای منفی و خلاف واقع اروپائیان از اسلام، شیعه، ایران شیعی و اسطوره‌های شیعی شود؛ همان عدم شناختی که به نحو فزاینده‌ای در دامن گرفتن جنگهای صلیبی در قرون وسطی مؤثر بوده است؛ همان جهالت و عدم شناختی که به قول ادوین



دکتر علی شریعتی

اسطوره نمایی به گونه‌ای بیسابقه با دعوت به بساطت و حقیقت دین مبین آمیخته شده است.

بازگشت به گذشته اولیه و باز یافتن حقیقت دینی برای انسان شیعی هیچ‌گاه مستلزم تصور استزاعی و ناممکن از معنای بساطت در اسلام، شیعه آنچه آیین این تبعیه و اتباع و پیروان جدید او در عربستان بدان دعوت می‌کنند، نبوده است. بر همین مبنا، نباید به خطا راه این گونه فرقه‌های ساختگی سیاسی را که گهگاه به امور معقول دست درازی می‌کنند، پیشه کرد. چه نه تنها نیازی به این گونه تفاسیر انحرافی نیست بلکه خلاف جوهره تاریخ و سنت انسان شیعی و به معنای گام نهادن برخلاف مسیر پرخروش اسطوره ایرانی است. برای درک صحیح از کتاب، خدا و انسان و نیز تلاش در جستجوی حقیقت اصولی دین و آیین شیعه، نیازی به آنچه مرسوم به اسطوره‌زدایی "demythologization" است نداریم. اسطوره زدایی ملازم یک نحوه غلط در تاریخ و حال و آینده دازاین است. اسطوره‌های شیعی بیانگر علائمی حقیقی از حقایق دین مبین‌اند و نه صرفاً شماره‌های از علائم نمادین. بهترین راه را جوهر اسطوره شیعی ایرانی برای ما در طول زمان و تاریخ به ارمغان آورده و آن تشدید و تقویت علائم حقیقی در حوزه علائم نمادین است که سراسر حیات اجتماعی و سیاسی روزگار ما را فرا گرفته است. علائم نمادین که از حقیقت اسطوره دینی قابل تشخیص است صرفاً قراردادی و اختیاری است بر حجت انسانی از دین و آیین حکایت می‌کنند و از بخت خوش، فرهنگ ما در نقطه عطف تلاش بیسابقه خویش در استعلائی این حجت انسانی در خلق علائم نمادین و در تطبیق با علائم راستین قرارداد. در این تلاش و کوشش ارتباط دوگانه، سمبل‌های شیعی از یک سو و انسان ایرانی که در خلق و اعتلائی این سمبلها نقش دارد از سوی دیگر، موضوع قابل رؤیت است.

مشخصه بارز روی آوردن ایرانیان به آیین اسلام در آیین با صفای شیعه است، می‌تواند با تلقی اسطوره گرایانه از دین، در کنار یکدیگر، به ایجاد و توسعه و نشر آیین و مذهب شیعه منجر شده باشد. تاریخ نویسان و تحلیلگران تاریخی هر پاسنگویی به این پرسش مهم بر یک عقیده نیستند. آنچه به نام «روند اسطوره‌های نمودن متن دین اسلام» در طریقت و آیین شیعه خوانده شده است تا چه حد می‌تواند پایه و اساس صحیحی در یک نگاه و تفکر فلسفی و در یک تأمل واقعی از تاریخ شیعه در قرون و اعصار گذشته داشته باشد؟

اسطوره‌های دینی انسان شیعی ایرانی

بعضی نویسندگان بزرگ عالم اسلام و ایران چون مرحوم دکتر شریعتی با فرض وجود چنین ساختاری در تفکر شیعی؛ یعنی، ذات اسطوره‌های ساختن بنیادهای دین و شرع اسلام، به تشویق بازنگری و یادآوری اسطوره‌های شیعی پرداخته‌اند. در نظر این مفسر انقلابی، شیعه حقیقت خود را در تأسیس اسطوره‌های دینی چون: شهادت، امامت، هجرت، قیام و انقلاب، باز یافته است. با این همه به روشنی می‌بایم که دکتر شریعتی چگونه دعوت به بازگشت به خویشتن خویش اسلامی را نه در پیراستن بلکه آراستن حقیقت دینی شیعه از سوء تعبیرهای اجتماعی، تاریخی و سوء تفسیرهای سیاسی اجتماعی می‌داند! این که چگونه حقیقت دینی شیعه ایرانی می‌تواند در یک جریان ارتدکسی انقلابی، همچنان در فضای اساطیری خویش زنده بماند و رشد و تعالی یابد خود پدیده مهمی است که باز از جوانی دیگر و با عناوین دیگر در انقلاب اسلامی ایران جلوه می‌کند و منشاء بسیاری از منازعات و کشمکشهای سیاسی و ایدئولوژیکی در تفسیرهای مختلف می‌شود. این نکته در عین رمزآمیز بودن، نمایانگر همان ویژگی خاص اسطوره‌های دینی یا اسطوره دینی انسان شیعی ایرانی است، چه در راز و نهاد آن، معنای استعلائی

چنان که در آغاز به اختصار گفته شد موضوع کشف و جستجوی راز و اسطوره و علائم و زبان و عوامل سمبلیک شیعه ایرانی همواره، در حکمت عملی و نظری، مورد کم توجهی و شاید بی توجهی قرار گرفته و جای تحقیقات جدی در این زمینه بسیار خالی است. من انکار نمی‌کنم خطرهایی جدی در پیگونگی اندیشیدن در این باره وجود دارد! چه بیم بسیار است که پرده‌های ظلمات، معرفت صحیح به حقیقت قرآنی و اسلامی را در نمود بیچاند! برای مثال، این که آیا جریان اسطوره گرای در عالم شیعه نسبت به اسطوره‌های یونانی و رومی داشته و دارد؟ سؤال پرمخاطره‌ای است. شاید بتوان گفت این از خصوصیات دازاین انسانی است که در پردازش اسطوره و تعالی آن در حیات خویش در این عالم تلاش می‌کند و چه بسا اختلاف اسطوره‌های شیعی و اسطوره‌های یونانی و رومی بیشتر در نحوه فرماتبرداری و فداکاری و روح ایثار در راه تعالی اسطوره‌ها از جانب این یا آن ملت و قوم باشد. اینجانب عمیقاً معتقد به فضیلت انسان شیعی از نقطه نظر اتحاد و وحدت در اسطوره‌های دینی و تسلیم بی‌پروای او در قربانی گشتن و قربانخواهی برای آمال دینی هستم و در طرح پرسش بنیادی در هستی و ماهیت اسطوره‌ها، شکافی عمیق و پرتاشدنی در ساختار و کاربرد و بلکه بنیان



وجودی اسطوره‌های شیعی در مقایسه با اساطیر یونانی و رومی وجود دارد. شکافی که منعکس کننده دو ساخت متمایز غربی و شرقی دازاین انسانی و فراتر از نحوه قدرت و استطاعت در راه یگانه گشتن انسان و اسطوره و تجربه مرگ یا (سقوط از هستی) در این راه است.

اسطوره عاشورا

مثال اعلای اسطوره‌های شیعی را در "عاشورا" می‌توان یافت. اسطوره عاشورای شیعی اسطوره‌ای است که با تمیز و درک صحیح آن می‌توان به امتیاز خاص اسطوره‌های شیعه ایرانی پی برد. این اسطوره نمونه اعلای عشق راستین است؛ تعمد انسان با خون خویش به کمال و تمام. این نه در مقایسه با اساطیر مختلف یونانی و قصه‌ها و افسانه‌های دراز دربارہ قربانی و قربانی شدن قرار می‌گیرد و نه حتی با آنچه در سلسله ادیان ابراهیمی عنوان قربانی و قربانخواهی گرفته است به معنای در می‌آید. آنچه در آیین موسس قربانی شدن از برای اعتلای نام خدا موسوم شده است، چه مصداق عالیتر و زیباتری چون عاشورا می‌تواند بیابد. برخلاف تجربه قوم یهود از پدیده شهادت که در واقع بیشتر امر به تسلیمی مذلت بار است، در عاشورا مرگ یک انتخاب آزاده همه راههای ممکن است که حیات انسانی غالباً برای ادامه خویش به آنها می‌اندیشد و بدان متوسل می‌شود.

مرگ در شهادت عاشورایی یک انتخاب از جانب شهید است که در عالم هستی و در وجود همچون علت‌هایی سایر تجلیات هستی معنی می‌یابد. بنابراین اساساً اسطوره شهادت عاشورایی در تردد شیعه ایرانی حقیقتی دارد فراتر از آنچه در باب شهادت در عالم الهیات و یا حتی فلسفه اشرافی با عرفان بیان شده است. شهید عاشورا مثال بارز حاضر بودن و آگاه بودن است. بحال توجه است که در لغت یونانی "martyr" یا شهید به معنی حاضر و آگاه "witness" نیز آمده است. این حضور و آگاهی شیطانی بر دازاین انسانی و

سرنوشت انسان شیعی است و لذا بالاترین سنخ وحدت امامت و امت همان امامت و امت شیعی است که در عین شهادت و آگاهی وجودی، سیطره کامل بر سراسر دازاین دارد و آن را در برگرفته است تا در محضر وجود اعلای مطلق در پناه خویش به ایمنگاه رساند.

تاریخ شیعه خود شاهد خویش است در سرنوشت این آگاهی برخاسته از شهادت. بر همین اساس به روشنی در می‌یابیم که ترازوی عاشورا، برخلاف ترازوهای یونانی و رومی، آلت‌رناتیو حقیقت دینی نیست، بلکه مصداق و مفهوم بارز آن است و هم‌اوا با دعوت و تجربه دینی^۱ در پی این تفسیر بنیادی از عاشورا می‌توان به داوری آرای مختلف مفسران محققان اسلام شناس و ایران شناس پرداخت. سخن گفتن از علل عاشورا، مسئله "وظیفه امامت و حکومت"، مسئله "علم امام معصوم بر سرنوشت خویش" و سایر موضوعاتی که مورد بحث و کاوش قرار گرفته است. همه در پناه پرسش بنیادی معرفت از اسطوره‌های تاریخی و مافوق تاریخی شیعه در این طرح نو امکانپذیر است.

پاورقی:

۱- تیلچ فیلسوف الهی در تمیز بین علامت سمبلیک مثال رسایی می‌آورد. آن‌گاه که انسان درباره خداوند می‌گوید او هستی بذاته فی‌ذاته است. این سخن غیر سمبلیک است اما هرچه در باره خداوند توصیف می‌آوریم همچون وصف اینکه او نور است یا قدرت مافوق بشری است و... این گونه تعییرات از قبیل سخنان نمادین درباره خداوند است. ر.ک

Systematic tcnology, Paul Tillich.

۲- این نکته بسیار لطیف است که برای قوم یهود مسئله خودکشی دست جمعی عده‌ای از یهود اشکنازی در کنار رودخانه راین بعنوان شهادت تلقی می‌شود.

۳- دقیقاً آنچه کافمن (Kaufman) در کتاب خویش مرسوم به "نقد دین و فلسفه" (Critique of religion and philosophy, Achor Booksed: tion, 1961) درخصوص تقابل دین و ترازوی آورده است. خلاف مطالعه تاریخی از عاشورای شیعی است، پهنایه اصولاً اطلاق نام ترازوی بر این امر بجائز باشد.

4. Paul Tillich theology of culture Robert C. kimbel, ed, V.Y. Oxford univ. press 1956. PP 204 - 205.

فایده کریملا - حسین فولتر آلمانی

